



نقدی بر دموکراسی دینی

□ مریم دادفواه

دموکراسی نظام و روش حکومتی است، از همین رو مفهومی پیچیده و چند بعدی دارد؛ ابهامی که در معنای آن وجود دارد ناشی از تاکید است که صاحب نظران و هواداران دموکراسی بر وجوه خاصی از آن می کنند. در عمل نیز عده ای از حکومت ها برخی از وجوه دموکراسی را با برخی از وجوه رژیم های غیر دموکراتیک (الیگارشسی ها، حکومت های اشرافی، نظام های استبدادی و توتالیتر و...) ترکیب کرده اند. و پسوند های گوناگونی به دموکراسی افزوده اند که ناشی از ایدئولوژی های دیگر و اوضاع تاریخی بوده است: دموکراسی ارشادی؛ دموکراسی دینی؛ دموکراسی اجتماعی؛ دموکراسی خلقی؛ از این گونه می باشند.

اینکه حکومت های گوناگون خود را دموکراتیک می خوانند، به دلایلی چندان شگفت آور نیست. نخست اینکه سنت اندیشه دموکراتیک بسیار گسترده و مشحون از اندیشه های متفاوت و حتی متعارض در باره مبنای پیدایش دولت، (نهاد انسان، کار ویژه های حکومت و غیره است)؛ از همین رو هر حکومتی بر حسب منافع و نیاز خود از آن بهره برداری می کند. دوم اینکه رهبران، هر چند خودکامه و مستبد، به مردم متوسل می

شوند تا مشروعیت و مقبولیت خود را با هواداری آنان جستجو کنند و پایه های حاکمیت خود را مستحکم نشان دهند.

دموکراسی دینی (مردمسالاری دینی) یکی از این نوع حکومتها می باشد، که سعی در تلفیق ایدئولوژی دینی و دموکراسی داشته است. نویسنده در این مقاله ابتدا هریک از واژه ها (دموکراسی و دین) را به طور کلی و اجمالی بررسی کرده است و سعی دارد نشان دهد که آیا تلفیق مسالمت آمیز بین دین و دموکراسی امکان پذیر است. به عبارتی دموکراسی و ایدئولوژی دینی سازگاری دارند یا آنکه در دموکراسی دینی، یکی از آنها فدای دیگری می شود؟

دموکراسی حکومت بوسیله مردم است. دموس، مردم، و کرئتین، حکومت کردن، ریشه های یونانی آن هستند. در رساله سیاست ارسطو آمده است که: «نظامی که به همه شهروندان اجازه شرکت نمی دهد نظامی است بر پایه حکومت اندک (اولیگارشسی) و نظامی که اجازه شرکت به همگان را می دهد نظامی است دموکراتیک.» آبراهام لینکلن دموکراسی را «حکومت مردم، بوسیله مردم و برای مردم» می داند. همچنین کارل کوهن دموکراسی را حکومت جمعی که در آن از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع به طور مستقیم یا غیر مستقیم، در گرفتن تصمیم هایی که به همه آنها مربوط می شود شرکت دارند، یا می توانند شرکت داشته باشند، تعریف می کند.

پیش فرض بنیادی دموکراسی وجود اجتماعی است که دموکراسی در آن ممکن است به اجرا درآید و دومین پیش فرض دموکراسی پیروی از عقل است. اجتماع مربوط است به مناسبات میان اشخاص و پیروی از عقل به طبیعت اشخاصی که این مناسبات میانشان

برقرار است، مربوط می شود. منشاء دولت نیز در تعیین روش حکومت تاثیر گذار است. لذا عامل تشکیل دولت از دیدگاه اندیشمندان سیاسی، نگرش آنان به شیوه های حکومتی را می سازد. در سنت فکری دموکراسی درباره منشاء دولت دو نظریه قرار داد اجتماعی و اصالت فایده وجود دارد. انسان هم موجودی کاملاً اخلاقی، عقلانی و طبیعی شمار می رود و هم موجودی صرفاً نفع طلب. فیلسوفانی مانند، هابز، لاک و ژان ژاک روسو، دولت را محصول قرارداد اجتماعی برای پایان بخشیدن به وضع طبیعی می دانند از آنطرف بنام تنها توجیه وجود دولت را امکان تحقق حداکثر سعادت را برای حداکثر مردم و تامین بیشترین سعادت برای بیشترین عده می دانند.

به نظر تامس پین، حکومت دموکراتیک به حکم عقل و قانون طبیعت ضرورت دارد؛ و چنین حکومتی ضامن حقوق طبیعی انسان است. به موجب قانون و حقوق طبیعی هر کسی حق دارد به حکم عقل خود برای زندگی اخلاقی، مذهبی، سیاسی، اقتصادی خود تصمیم بگیرد.

جان استوارت میل، مهمترین نماینده فلسفه دموکراسی در قرن ۱۹، مشارکت عامه مردم را در زندگی سیاسی بهترین راه آموزش مدنی به شمار می آورد.

فلسفه دموکراسی، بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تامین نوعی برابری تاکید می کند. البته دولت نباید بیش از حداقل لازم و اجتناب ناپذیر در اقتصاد و فرهنگ دخالت کند، لیکن باید بکوشد تا حداکثر بهرورزی و شادی را برای حداکثر مردم تامین کند. بدین سان در دموکراسی دولت تنها از حقوق جامعه مدنی حراست نمی کند، بلکه در کسترش آن نیز مسئولیت دارد.

دموکراسی را متشکل از این عناصر می دانند: برابری حقوقی و سیاسی همه افراد؛ حاکمیت مردم؛ انتخابی بودن حکام؛ تفکیک قوا؛ اصل حکومت اکثریت؛ تکثر ارزش ها و گروه های اجتماعی؛ مشارکت مستمر جامعه در تصمیم گیری های سیاسی؛ امکان تقنین در همه زمینه ها به موجب رای مردم و بدون توجه به حجیت سنت های دیرینه؛ اصالت عقل فرد در صلاح اندیشی درباره شیوه زیست خود؛ مقید بودن حکومت به قانون موضوعه و... بی شک ایجاد تعادل میان برابری و آزادی که از آرمان های اصلی فلسفه سیاسی است دقیق ترین و دشوارترین غایت دموکراسی بوده است. مثلاً آلکسی دو توکویل، نگران گسترش اجتناب ناپذیر برابری در همه حوزه های حیات بود و به ویژه برابری در قدرت و منابع آن را، که جوهر دموکراسی تلقی می شود، برای آزادی زیان بار و موجب پیدایش استبداد اکثریت یا نظام های استبدادی مبتنی بر حمایت توده ای می دانست.

برابری سیاسی (برابری در قدرت و منابع آن)، یعنی حق مشارکت در حیات سیاسی به عنوان جوهر دموکراسی مدرن تجلی یافته است بر حسب میزان مشارکت می توان از درجات مختلف دموکراسی سخن گفت. بر طبق مفهوم برابری سیاسی، هرکس در جامعه باید حق داشته باشد در تصمیم گیری های حکومتی که بر مصالح عامه اثر می گذارد شرکت کند. حق برابر همه افراد در مشارکت در تصمیم گیری سیاسی به معنی نقش یکسان همه آنها نیست؛ اما صرف حضور فرد در جامعه سیاسی موجب حق شرکت در حیات سیاسی برای اوست و این حق از ارزش ذاتا یکسان همه افراد در جامعه سیاسی ناشی می شود. هیچ گروه اجتماعی نمی تواند به بهانه تبار والا، دسترسی به منابع

حقیقت، برگزیده بوده و جز آن خود را از حیث مشارکت سیاسی برتر شمارد. لازم دموکراسی وجود احزاب متعدد و گروه ها یا تکثر گرایی سیاسی است که مانع از آن می گردد که نمایندگان مردم و حکومت از مسیر حاکمیت مردمی خارج شوند.

به این ترتیب مفهوم کلی دموکراسی را می توان در چند اصل اساسی خلاصه کرد که مهم ترین آنها عبارتند از: نشأت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم؛ آزادی بیان افکار عمومی و انکاء حکومت به آن؛ وجود شیوه های مشخص برای بروز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی؛ اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی مشروط به وجود تساهل و مدارای سیاسی؛ محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی های فردی و گروهی؛ تکثر و تعدد گروه ها و منافع و ارزش های اجتماعی؛ امکان بحث عمومی و مبادله آزاد افکار در باره مسائل سیاسی و قدرتمندی جامعه مدنی؛ اصل نسبیّت اخلاق و ارزش ها؛ تساهل در برابر عقاید مختلف و مخالف؛ برابری سیاسی گروه های اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت؛ امکان تبدیل اقلیت های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظرهای گروهی؛ استقلال قوه قضاییه در جهت تضمین آزادی های مدنی افراد و گروه ها؛ تفکیک قوا یا استقلال سه قوه از یکدیگر؛ امکان ابراز مخالفت سازمان یافته و وجود گروه مخالف قانونی.

* * *

برخی تعاریف دین مبتنی بر پدیدار شناسی هستند و می کوشند آنچه را که در میان کلیه صورتهای قابل پذیرش دین مشترک است، توضیح دهند، مانند تعریف دین به «شناخت یک موجود فوق

بشری که دارای قدرت مطلقه است و خصوصاً باور داشتن به خدا یا خدایان مشخص که شایسته اطاعت و پرستش اند.» (فرهنگ آکسفورد) تعاریف دیگر عمدتاً به شرح تفسیر این اصطلاح می پردازند، از جمله می توان از تعریف روانشناختی دین نام برد. مانند این تعریف: «احساسات، اعمال و تجربیات افراد در هنگام تنهایی، آنگاه که خود را در برابر هر آنچه که الهی می نامند، می یابند.» تعریف جامعه شناختی دین «مجموعه ای از باورها، اعمال، شعائر و نهادهای دینی که افراد بشر در جوامع مختلف بنا کرده اند.» می باشد. از منظر طبیعت گرایانه، دین «مجموعه از اوامر و نواهی که مانع عملکرد آزاد استعدادهای ما می گردد.» تعریف می شود. یا این تعریف که با همدلی بیشتری همراه است «دین همان اخلاق است که احساس و عاطفه به آن تعالی، گرما و روشنی بخشیده است.» همچنین تعاریف دینی در باب دین نیز وجود دارد مانند این تعریف: «دین اعتراف به حقیقت است که کلیه موجودات تجلیات نیرویی هستند که فراتر از علم و معرفت ماست.» (هربرت اسپنسر) یا «دین پاسخ انسان است به ندای الهی» اما آنچه تعریف، مفهوم، نقش اصول و بنیاد دین را می سازد، برمی گردد به تلقی و قرائت انسان نسبت به فرآیند سنت و تجدد. بدین ترتیب هر یک از پارادایم های سنتی و متجدد دین هر کدام به مسیری می روند و تعارض آشکار در این دو پارادایم مشخص می باشد. همانطور که گذشت، تمام تعاریف را می توان ذیل دو چارچوب سنتی و متجدد تقسیم بندی کرد. همچنین غایت دین نیز به تناسب فرق می کند. در برداشتی، دین برای ساختن آن دنیا آمده و از منظری دیگر نقش

کارکردی دین، دین برای انسان، ارجحیت دارد. رابطه انسان و خدا نیز در دیدگاهی عبد و مولا و در دیدگاه دیگر عاشق و معشوق می باشد. چنانچه که گذشت در هریک از پارادایم های سنت و تجدد، دین به راهی مختلف می انجامد. برای جلوگیری از خلط مبحث و برای اینکه بدانیم وقتی از دین نام می بریم منظور چیست، ابتدا شرح مختصری از هر یک از تلقی های دین عرضه می کنیم تا به محور مقاله، دموکراسی دینی، برسیم و ببینیم منظور از دین در آن کدام برداشت می باشد.

قرائت سنتی از دین؛ اگرچه دینداری کلاسیک خود به، عرفان، کلام و فقه (متن محوری)، قابل تقسیم است. ولی اصول و ریشه های فکری مشترکی دارند. رابطه انسان و خدا، رابطه عبد و مولا و بنده و ارباب می باشد، نه رابطه عاشق و معشوق. انسان به عنوان موجودی مکلف می باشد که وظیفه تکلیف و تقلید صرف از نخبگان دین (فقیهان و کسانی که از متون مقدس روش زندگی دینداران را استخراج می کنند) را دارد.

در میان ادیان دیگر، قائل به برتری دین خود، و انحصار گرای در دین می باشد.

انحصارگرایان، دین خود را کامل ترین می دانند و آن را مطابق با عین حقیقت می انگارند. لذا نمی توانند حظی از حقیقت برای دیگران قائل باشند.

قائل به مطلق بودن اخلاق و ارزشها می باشند و ارزشهای دیگران را به رسمیت نمی شناسند. به عقل بشر بدبین می

باشند و عقل انسان را در رهیافت به سعادت ناتوان دانسته، مدعی توسل به منابع حقیقت می باشند، لذا به موجب این، انتظار اطاعت بی چون و چرایی دارند. برای عقل انسان قید و بند قائلند و مدعی اند که در بعضی امور، عقل نمی تواند و نباید وارد شود. در عرصه اجتماعی و فرهنگی بر نظم و انضباط اجتماعی و حصر فرهنگی تاکید دارند.

در عصر مدرن، سنت گرایی در واکنش نو به بنیادگرایی منجر شده است. بنیاد گرایی ضد اصول مدرنیته بوده است؛ در عوض از گرایش های رمانتیک و غیر عقلی، مطلق انگاری ارزشی، جمع گرایی (در مقابل فرد گرایی)، نخبه گرایی (در اشکال مختلف آن) ترکیب مذهب و سیاست، انضباط اجتماعی، اقتدار گرایی، حصر فرهنگی و نظارت اخلاقی بر جامعه حمایت کرده است. بنیاد گرایی مذهبی

بر آرمانی کردن گذشته و «قرائت گزینشی از کتاب مقدس» و تعبیر تاریخ بر حسب نیازهای جاری استوار است.

در قرائت مدرن از دین؛ رابطه انسان و خدا رابطه عاشق و معشوق می باشد. انسان به مثابه مجنونی است که غرق عشق الهی می باشد. دینداری انسان

نه از ترس و وحشت الهی، بلکه از عشق به خدا ناشی می شود. انسان را موجودی می دانند که به عین حقیقت نمی تواند دست پیدا کند و تنها حظی از حقیقت می برد، لذا ارزشها در بین مردم متکثر می شود. متکی بر عقل «نقاد خود بنیاد» می باشد و با تیغ عقل نقاد به

جرح و تعدیل هر امری می پردازد، لذا قائل به عدم تقدس گرایی می باشد. و نهاد دین را از نهاد دولت جدا می داند و معتقد به ناسازگاری هرچه بیشتر با این جهان، سلب تقدس از جهان و حرکت از جامعه «مقدس» به جامعه «دنیوی» می باشد و سرانجام قائل به فرد گرایی، عقل گرایی، آزادی، تساهل و مدارا، تکثر گرایی و رواداری دینی، انسان گرایی و نسبی گرایی می باشد.

از آنچه که در قرائت مدرنیستی از دین آمد، مشخص شد که نه تنها سعی در تلفیق دموکراسی و دین ندارد بلکه قائل به جدایی دین و نهاد دولت و حکومت و تکثر ارزشها و عقل گرایی می باشد. لذا تعارضی بین دموکراسی و دین از این دیدگاه وجود ندارد و هرگز برای تایید واژه «دموکراسی دینی» نکوشیده است. لذا آنچه که به نام دموکراسی دینی عرضه می گردد از طرف سنت گرایانی می باشد که در درون سنت به چالش برخورد کرده اند؛ از طرفی اولان نگران ارزشهای سنتی می باشند و ثانیاً ورود و حضور مفاهیمی مانند علمانیت، عرفی گرایی و عقل گرایی و ... اجتناب ناپذیر است، لذا دست به باز تولید در سنت زده، و برای آشتی سنت و دموکراسی و بقای ارزشهای سنتی اقدام کرده اند. حال باید ببینیم توانسته اند توافق میمونی برقرار سازند یا آنکه چالش جدیدی ایجاد کرده اند و بر آشفتگی فکری افزوده اند.

نظریه دموکراسی دینی به دلایلی موفق نبوده است. زیرا نه تنها در عرصه عمل نتوانسته است نتیجه بگیرد و توفیقی حاصل کند بلکه بنیانهای تئوریک محکمی ندارد و پای استدلالشان چوبین می باشد. در دموکراسی دینی، بدلیل تاکید بر اصول و ارزشهای دین سنتی، تعارض ذاتی دموکراسی و اصول دین

● نمی شود گفت روش حکومتی دموکراسی می باشد ولی به جوهره دموکراسی (برابری) پایبند نیست. ● اصل حکومت اکثریت، عنصر مهم و اساسی دموکراسی است

سنتی لاینحل باقی مانده است. حال در ذیل به تعارضات موجود در آن می پردازیم:

۱- جوهر دموکراسی، برابری سیاسی (برابری در قدرت و منابع آن) می باشد. همه افراد یک اجتماع، از هر قوم، نژاد و مذهب که باشند، باید دارای حق برابر در مشارکت سیاسی باشند. اما دین سنتی به برابری افراد چه از منظر درون دینی و چه از منظر برون دینی پایبند نیست. در داخل خود دین به نخبه گرایی (الیگارشی) به معنای ترجیح افرادی بی هیچ مرجعی، فقط به صرف تعلق به صنف یا رده خاص یا مدعی دستیابی به منابع حقیقت که از دسترس دیگران به دور است و قیمومت به معنای لزوم راهبر برای هدایت افراد و نگاه قیم مآبانه به اشخاص، قائل می باشد. همچنین دین سنتی به دلیل اعتقاد به کامل بودن دین خود و برتری آن نسبت به همه ادیان، انسانها را دارای ارزش برابر نمی داند و برای انسانهای خارج از دین حقوق مساوی با خود قائل نیست و کاربرد واژه های دیندار و غیر دیندار (یا خارج از دین)، مومن غیر مومن، نشان از عدم اعتقاد به برابری کامل می باشد. بدین ترتیب افراد به شهروند درجه یک و دو که از حقوق برابر برخوردار نمی باشند، تقسیم می شوند.

بنا براین در دموکراسی دینی برابری انسانها نقض می شود. لذا نمی شود گفت روش حکومتی دموکراسی می باشد ولی به جوهره دموکراسی (برابری) پایبند نیست. بالاخره حکومتها یا دموکرات اند و قائل به برابری انسانها یا دیکتاتورند و به عدم برابری انسانها دارند و حد وسطی متصور نیست که هم به برابری انسانها و هم به نابرابری آنها معتقد باشد و وقتی که گفته می شود: «انسانها برابرند، اما ...»

«اما» که می آید، در واقع بر دموکراسی و برابری قید نهاده ایم و قید زدن به برابری و دموکراسی، یعنی به دموکراسی و برابری اعتقاد نداشتن.

۲- پیش فرض بنیادی دموکراسی وجود اجتماعی است که در آن دموکراسی به اجرا در می آید؛ این اجتماع همان کشور و ملت است، لذا دموکراسی حول محور ملیت می باشد. اما دین مرز ملی ندارد و ملیت نمی شناسد. در دموکراسی فردی که اهل کشوری باشد ولی دین و آئینش با دین اکثریت یکی نباشد، اجازه و حق آن را دارد تا سطوح بالای قدرت بالارود و از آنطرف کسی که از لحاظ دینی با مردم کشوری همکیش باشد ولی اهل آن کشور نباشد نمی تواند حتی مشارکت سیاسی داشته باشد. افراد شرکت کننده در دموکراسی ملت نامیده می شوند ولی اعضای یک جامعه دیندار امت می باشند.

۳- اصل حکومت اکثریت، عنصر مهم و اساسی دموکراسی است؛ و بدین معناست که در مسائل مورد اختلاف افکار عمومی (باشرط تساهل و تسامح) باید به نظر اکثریت رجوع کرد؛ و برآیند ارزش ها و منافع اجتماعی اجرا شود، اما در حالتی که ارزش های اجتماعی با نظر سنت گرایان در تقابل باشد، به عبارتی نظر اکثریت با تلقی سنتی از دین روبروی هم قرار بگیرند، نظریه پردازان دموکراسی دینی، نظر دین را صائب تر می دانند، با ادعای دستیابی به مراجع و منابع حقیقت و ناتوانی عقل انسان از درک آن، نظر اکثریت را فدای فهم گزینشی خود از کتاب مقدس می کنند. بدین ترتیب دموکراسی را تا زمانی قبول دارند که همگام و همراه با دین (قرائت سنتی دین) باشد و هنگامی که در تقابل با دین قرار بگیرد دموکراسی به نفع دین کنار خواهد رفت. اما همانطور که در آزادی، آزادی

مخالف مهم است، در دموکراسی دینی نیز نمی توان به صرف اینکه زمان همراهی دین و دموکراسی، نظر جمع اجرا می شود، بگوییم دموکراسی برقرار شده است. زیرا در حکومت های دیکتاتوری و توتالیتر نیز در زمان همراهی نظر اکثریت و حاکمیت، به نوعی نظر اکثریت انجام شده است ولی نمی شود به صرف آن حکومت را دموکرات نامید. و مشکل زمانی حاد می شود که خواست اکثریت با نظر حاکمیت در تقابل قرار گیرد. بدین ترتیب است که حکومتی را مستبد می نامیم. استبداد تا زمانی مردم را قبول دارد که مطالبات مردم در تقابل با رای حاکمیت نباشد، در غیر اینصورت نظر حاکمیت ارجحیت دارد. در دموکراسی دینی نیز تا زمانی نظر و خواست مردم انجام می شود که در تقابل با دین (فهم گزینشی دین) نباشد. و با تقابل ایندو به نفع دین حکم می شود.

بنابراین نظریه دموکراسی دینی نتوانسته با اصول و مبانی دموکراسی کنار بیاید و از دموکراسی، انتخاباتش را قبول دارد؛ البته تئوریسین های دموکراسی دینی باید بدانند دموکراسی بدون رعایت کردن جوهره و مبانی آن (برابری سیاسی و حاکمیت اکثریت...) فقط به صرف برگزاری انتخابات به منزله گرفتن جسم و شکل آن و از دست رفتن روح دموکراسی می باشد. همچنین دموکراسی به صورت صفر و یک است و حد بینابینی وجود ندارد و کسانی که در پی عرضه کردن نوع خاصی از دموکراسی هستند، در حقیقت نوع خاصی دیکتاتوری ارائه داده اند، بنابراین نظریه دموکراسی دینی مورد نظر اقتدار گرایان نتوانسته است پیوند مبارک و میمونی بین اجزای خود برقرار سازد و نوعی دیکتاتوری دینی عرضه کرده است

